

## رجال عصر ناصری

### تألیف دوستعلی معیر الممالک

- ۱ -

جناب آقای معیر الممالک پیرمردی است بزرگوار ، صاحب مدنی ، خوش ذوق ، هنرمند ، نویسنده ، ادیب ، خوش محضر ، نجیب و مهربان که از تمامی ، اگر هم امروز در ایران نظیر داشته باشد بسیار بسیار کم است .

درباره رجال و بزرگان عصر مرحوم ناصرالدین شاه (جد مادریش) و از صفات و اخلاق و کیفیت زندگانی و خصوصیات هر یک از آنها ، از هر جهت ، اطلاعاتی صحیح و دقیق و عمیق دارند که بسیار ممتنع و دلکش و از احاطه تاریخی نیز بسیار مفید و سودمند است . از جناب ایشان درخواست شد این اطلاعات را مرقوم فرمایند که بتدریج در مجله یغما بطبع رسد و بعداً منظم و مبوب شود و بصورت کتاب در آید .

بی نهایت امتنان داریم که این درخواست را پذیرفتند و اطمینان قطعی است که این سلسله مقالات مورد توجه عموم خوانندگان خواهد بود . اینک از همین شماره بجانب این یادداشت ها آغاز میشود . بیاری خداوند تبارک و تعالی . ( مجله یغما )

\*\*\*

بنا بخواسته دوست دانشمند جناب آقای یغمائی شرح حال مختصری از شهزادگان و وزراء و رجال دوره ناصری که بنده خود زمان آنان را درک کرده ام برای درج در مجله یغما نگاشته میشود . برای این منظور در صدد مطالعه تاریخ یا سؤال از کسی بر نیامده ام (اگر چه پس از فقدان مرحوم حاج نخب السلطنه هدایت گویا غیر از نگارنده دیگر از قدما کسی نمانده باشد) بلکه آنچه را که خود از آنها شنیده ام و بر لوح خاطر من نقش بسته بدون کم و کاست بروی صفحه کاغذ میآورم .

\*\*\*

در نیمه دوم قرن ناصری از اولاد ذکور فتحعلی شاه تنها سه پسر حیات داشتند یکی **جهان سوز میرزا** معروف به **امیر نویان** دیگر **سلطان احمد میرزا** **عضد الدوله** و دیگر **محمد هادی میرزا** .

۱ - جهان سوز میرزا قامتی رسا و رشید و چهره ای مردانه و مو قر داشت . با وجود پیری بسیار خوش رو ، خوش برخورد و خوش معاوره بود . ناصرالدین شاه او را گرامی می شمرد و گاه ساعتها با او از دوران گذشته صحبت میکرد . در اوایل امر در خدمت نظام بود و بالاخره بدرجه امیرنویانی (سپهبد) مفتخر شد . در اوایل عمر غالباً بحکومت میرفت بخصوص حکومت شاهرود و بسطام زیرا بآن نواحی علاقمند بود و در آبادی آن ازجان و دل میکوشید . یکی از روزهای بهار سال ۱۳۰۴ قمری که بمناسبت شرکت در مراسم عید نوروز در پایتخت بسر میرید (پسرهای خاقان و برادرهای شاه در مراسم سلام حامل و صلوات سلطنتی بودند) ببازدید پدرم دوست محمد خان معیر الممالک آمد و ضمن تماشای

درختهای گل و میوه‌ای که ایشان بدست خود پیوند و تربیت میکرد از شرف‌نگ شاهرود سخن بپایان



آورد و آنرا بسیار ستود . در آن زمان این میوه را در تهران نمی‌شناختند و بنا بر خواهش پدرم چند شاخه که جوانه‌های مناسب برای پیوندداشت از آنجا فرستاد . محصول سال دوم پیوندها بمنوان تحفه برای ناصرالدین شله فرستاده شد و از آن پس شرف‌نگ در تهران و اطراف مورد توجه قرار گرفت .

مظفرالدین شاه جهانسوز میرزا را فوق‌العاده دوست داشت و بوی عمو خطاب میکرد . در این دوره نیز بحکومت شاهرود و بسطام منصوب شد . در اواسط دوره مظفری بلا اولاد بر حمت ایزدی پیوست .

۲ - عضد الدوله مؤلف تاریخ هندی چهره ای ساده و گیرا داشت و با آنکه قدش متوسط بود در اثر پیری کوتاه و خمیده مینمود .

### جهانسوز میرزا امیرنویان

میگفتند در جوانی بسیار زیبا بوده ، از آن زیباییهایی که یکباره دستخوش آفت زمان نشده و آثارش در پیری نیز هویدا بود . تقریباً تمام وقت را بتجریب و مطالعه میگذراند و مطالب تاریخی و اشعار زبده بسیار از بر میدانست . خوش صحبت و شوخ طبع بود و بذله گوئیهای مخصوص بخود داشت . هر وقت مادرم عصمة الدوله دختر ناصرالدین شاه از تاج الدوله ، زنهای ناصرالدین شاه و اهل اندرون را بمنزلش دعوت میکرد فرزندان خاقان نیز جزء مدعوین بودند . همینکه شاهراده عضد الدوله وارد میشد بانوان حرم حلقه وار بدورش می‌نشستند و بداستانهای شیرین او از زمان خاقان گوش میدادند . در میان صحبت چون یکی از کنیزان ماهر و قلبان بدست شاهراده میداد سخن را میبرد و با آورنده قلبان شوخیهای مطبوع میکرد و بیتی مناسب میخواند . بنابراین عادت



عضدالدوله پسر فتحعلی شاه

بعد از ناهار ساعتی میخوابید و چون بعلت درد کمر و پا نمیتوانست در بستر دراز بکشد دوسه تن از دختران او را با دایمی میخواباندند آنکه دستور میداد با دستمالی چشمها و پا دستمال دیگر ساق پاهایش را ببندند تا بتواند دمی آسوده بخوابد. در پایان استراحت با آوازی ضعیف دختران را نزد خود باز میخواند تا دستمالها را از چشم و ساقش بکشایند و بهمان آداب از بستر بلندش کنند. در این مواقع اشعار مناسبی میخواند و بدلهائی میگفت که راستی دلنشین تر و بجای آن نمیشد.

عضدالدوله نیز در اواسط سلطنت مظفرالدین شاه بدیگر سراکشید و چهار فرزند بجای گذارد. شاهزادگان: عین الدوله،

آقاوچه سپهسالار و سیف الدوله معروف باقای داماد. دخترش شمس الدوله زن ناصرالدین شاه بود و پس از او مجاورت اعتبارا اختیار کرد و در چند سال پیش همانجا بشوهر تاجدار پیوست.

۳ - محمدهادی میرزامردی وارسته و گوشه گیر بود بدین جهت تأهل اختیار نکرد و هیچگاه داخل مشاغل دولتی نشد. پس از بدر مجاورت منار او را در قم برگزید، از زائرین پذیرائی و از مستمندان دستگیری میکرد. هر دوسه سال یکبار برای دین شاه و برادرها و کسانش بتهران میآمد و پس از هفته ای بگوشه انزوای خود باز میگشت تا آنکه در اواخر دوره ناصری بسرای جاودان شتافت.



سپهسالار آقاوچه پسر عضدالدوله

**برادران ناصرالدین شاه:**

شاه را سه برادر بود: عباس میرزا ملک آرا - محمدتقی میرزا رکن الدوله و عبدالصمد میرزا عز الدوله.

۱ - شاهزاده ملک آرا متوسط القامه، ظریف اندام و خوش قیافه بود و صدائی زیر داشت. در اوایل امریکی دوبار بحکومت رفت ولی چون با برادر دلی صاف نداشت و دست و پا میکرد تا مگر بجای اوتکیه زندمطرود گردید و سالها در بندامیز است تا آنکه در سرفسال ۱۲۸۸ قمری ناصرالدین شاه بعقبات چندتن از رجال من جمله حد نگارنده نظام الدوله معیر الممالک وسیله فراهم ساخته شاهزاده را بحضور شاه بردند و مورد عفو قرار گرفت.

چون بزبانهای فرانسه و روسی آشنا بود شاه او را برای شرکت در مراسم تشییع آلکساندر سوم امپراطور روس و اظهار تسلیت به نیکلا بنمایندگی خود بروسیه فرستاد. در آغاز تاجداری مظفرالدین شاه روزی در گیرودار اسب دوانی دوشان تیه بهار سه سگته در گذشت. پسرش محمد میرزا اندکی اختلال دماغ داشت و زمانیکه بنده در خدمت نظام بودم و هر روز صبح در میدان مشق برای

فرا گرفتن تعلیمات نظامی حاضر میشدم اونیز در تحت تعلیم بود. ( نباید شاهزاده ملک آرا برادر ناصرالدین شاه را با شاهزاده ملک آرا پسر فتحعلی شاه جد اعلاى آقايان ملك آراى كنونى كه بنده دورانش را درك نكرده‌ام اشتباه كرد. )



عباس میرزا ملك آرا

معلم زبان راداشت آموخته بود. در دوره ناصری چند بار بحکومت رفت از جمله بحکومت همدان و در سفر سال ۱۲۹۰ قمری شاه بارو با جز و ملتزمین رکاب بود. در سمت شرقی باغ فردوس بیلاق بزرگ و مصفايي داشت. پس از بازگشت از فرنگ دست از کار دولتی کشید و جز برای آمدن بیاغ منبور و شرفیابی بحضور شاه تقریباً از خانه بیرون نمیرفت. چون بزبان فرانسه آشنائی کامل داشت روزنامه و مجلات سیاسی و علمی آنروز را برایش میفرستادند و روزگارش را به مطالعه میگذراند. نگارنده سالی چند بار خدمتشان میرفتم و از سخنانشان توشه برمیگرفتم. روزی برآیم چنین گفتند: «مرحوم جدت نظام الدوله در عروسی مادرت يك طاقه شال طرمة درجه اول و هزار پنججزاری زرد

۲ - شاهزاده ركن الدوله میردی بود نمین با چشمهای سیاه درشت و ابروان کشیده و پریش، طبعی رئوف و مهربان داشت و بسیار فعال و کاردان بود. بهمین جهت شاه او را بحکومتهاي مهم از قبیل خراسان و فارس میفرستاد. در اوایل دوره مظفري بدرود زندگی گفت. شاهزاده ركن الدوله کنونی نوه اوست.

۲ - شاهزاده عز الدوله کوتاه قد و ضریف اندام بود و چهره ای ساده و مطبوع داشت. زبان فرانسه را نزد مسبو ریشارخان اول که در اواسط سلطنت محمدشاه تهران آمده بود و بعدها در مدرسه دارالفنون سمت



عبدالصمد میرزا عز الدوله

بعنوان دُله برایم فرستاد و من با کمال امتنان پذیرفتم . »

هر تابستان یکبار از عمارت ییلاقی خود بدیدن بدرم بیایم فرودس میآید . در آن زمان گوجه فرنگی را در ایران نمی شناختند و در اغذیه بکار نمیبردند . بدرم که در سالهای ۱۳۰۳ - ۱۳۰۰ قمری در اروپا میزیست مقداری تخم سبزی از جمله گوجه فرنگی فرستاده و در نامه خود سفارش کرده بود که در کشت و ازدیاد آن بکوشند . در تابستان ۱۳۰۲ که بنا بر رسم هر سال شاهزاده عزالدوله بیایم فرودس آمده بود ضمن گردش در باغ چشمش بقطعه بزرگ گوجه فرنگی افتاد و بسیار تعجب کرد ، بالاخره وقتی دانست که کسی آنرا نمیخورد تعجبش بیشتر شده بیابانها گفت تا مقداری از آن چیده بعمارت بیاورند . آنگاه خود با کمال شغف نزد مادرم آمده مدتی بتعریف و تمجید این سبزی پرداخت و آشپز را خواسته باو دستور داد که آب آنرا گرفته در چند خوراک مناسب که برای ناهار همانروز تهیه شده بود بکار آورد . در سر سفره اوّل باغذیه سفارشی خود دست بردود بگران را بخوردن تشویق و ترغیب نمود . حضار که تا آنروز از خوردن گوجه فرنگی خودداری میکردند چون دیدند که شاهزاده بامتنهای میل مشغول خوردن است و بدون شك تصمیم مسموم ساختن خود را نیز ندارد دست بخوردن زدند و پس از چند دقیقه زمزمه تحسین و تمجید از اطراف سفره برخاست... فرمای آنروز بدستور مادرم بیابانها تفتهای بزرگ از گوجه فرنگی ترتیب داده برای شاهزاده بردند . عزالدوله روی برنامه مرتب و دقیقی که در زندگی داشت سلامت مزاج و قوای خود را خوب حفظ کرده بود و در این سرای کهن دیر زمانی زیست تا سرانجام در اواسط دوران اعلیحضرت فقید بنیالکان خود پیوست .

## فتنه در نیکوژیا (۱)

از منچستر گاردین - شماره ۲۲ - سپتامبر ۱۹۵۵

### ترجمه ع . م . عاری

بی لیاقتی تامو تمامی که در فتنه روز شنبه در نیکوژیا نموده شد در هیچ جا نظیر آن را نمیتوان یافت . غائله در جزیره ای روی داد که رؤسای انگلیسی آن دائم رجز خوانی میکردند که پاسبانان کاری دارند و نظامیان انگلیسی سخت بیدارند . با همه این شاه اندازها غوغا ، انجمن فرهنگی بریتانیا را طعمه آتش ساخت و حتی يك تن نبود که بدفاع مؤسسه برخیزد . بروایت انگلیسهائی که در مجل شاهد عینی بودمانند فتنه در ابتدای امر بس ملایم بود و اگر پلیس بخدمت حاضر میبود و بموقع سر بازان احضار میشدند نشانند فتنه آسان میسر میشد . آری ، نباید پر گله مند باشیم که چرا صاحبمنصبان عالی درجه لشکری و کشوری مقیم جزیره در مجل انسی ، در دوازده کیلومتری شهر ، بشادخواری سرگرم بودند . در اینکه نمایندگان امپراطوری عظیمی هم گاه محتاج تفریح و تمدد اعصابند سخنی نداریم . سخن در این است که این نمایندگان باید بموقع بوظیفه خویش عمل کنند . حقوق به آنها میدهدیم تا کار انجام دهند . دولت میکوید که در نگهداری قبرس سخت بجد است آیا با اینگونه مأموران میخواهد قبرس نگهدارد ؟